

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وصلی الله علی محمد وآله الطاهین

مطالعات قرآن و حدیث

دوفصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات قرآن و حدیث

سال هفتم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: دانشگاه امام صادق (ع)

مدیر مسئول: دکتر حسین علی سعدی

سر دبیر: دکتر مهدی ایزدی

مدیر داخلی: محمد جانی پور

اعضای هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا)

آذرتاش آذرنوش استاد دانشگاه تهران
مهدی ایزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
محمدباقر باقری کنی استاد دانشگاه امام صادق (ع)
عبدالکریم بی آزار شیرازی دانشیار دانشگاه الزهراء (س)
احمد پاکتنچی استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید کاظم طباطبایی استاد دانشگاه فردوسی
عبدالهادی فقهی زاده دانشیار دانشگاه تهران
عباس مصلاهی پور یزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید رضا مؤدب استاد دانشگاه قم

دوفصلنامه «مطالعات قرآن و حدیث» در تاریخ ۱۳۹۱/۸/۲۴ و طی نامه شماره ۳/۱۸۱۷۲۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، از شماره ۹ موفق به اخذ اعتبار علمی - پژوهشی شده است و مقالات آن در پایگاه‌های ذیل نمایه می‌شود:

www.isc.gov.ir پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
www.sid.ir پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
www.magiran.com بانک اطلاعات نشریات کشور

ویراستار انگلیسی: دکتر محمود کریمی / ویراستار عربی: دکتر محمدجواد صادقی مجد

۱۸۴ صفحه / ۳۰۰۰۰ ریال

امور علمی و تحریریه: دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد

تلفن: ۵-۸۸۰۹۴۰۰۱، داخلی ۳۷۴، نمابر: ۸۸۰۸۰۴۲۴

تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه امام صادق (ع)

<http://quran.sadiqjournals.ir>

امور فنی و توزیع: مرکز تحقیقات میان رشته‌ای علوم انسانی و اسلامی، اداره نشریات

داخلی ۲۴۵، نمابر: ۸۸۵۷۵۰۲۵، صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵

E-mail: mag@isu.ac.ir

تحلیل انتقادی شروح و تفاسیر حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»

عباس مصلائی پور یزدی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۸

رحیم امرایی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۱۶

چکیده

حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» از مهم‌ترین احادیث بحث امامت است که علاوه بر منابع شیعی، در منابع اهل سنت هم به وفور نقل شده است. برخلاف نظر شیعه، علمای اهل سنت از این حدیث، مسئله خلافت خلفای اهل تسنن را برداشت کرده‌اند. به نظر می‌رسد راه حل مناسب در تبیین مفهوم این حدیث و بیان نظر صحیح، طرح نظرات مختلف و نقد آنها باشد.

در این مقاله پس از بررسی اعتبار سندی حدیث نزد علمای شیعه و اهل سنت، و نقل شروح و تفاسیر متفاوت ایشان، اشکالات نظر علمای سنی بر اساس اسناد و متون ارائه شده در منابع اهل سنت تبیین شده و تفسیر صحیح حدیث مشخص شده است.

لازم به ذکر است، نظراتی که در مقاله راجع به این حدیث ارائه شده، متعلق به علمای برجسته و صاحب اثر اهل سنت بوده و نقدها و اشکالاتی که بر نظرات آنها صورت می‌پذیرد نیز بر مبنای اظهاراتی است که در کتب خویش بیان کرده‌اند.

واژگان کلیدی

حدیث اثنا عشر، خلفای اثنا عشر، فقه الحدیث، خلفای اموی و عباسی.

amusallai@gmail.com

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع) (نویسنده مسئول)

amraee90@yahoo.com

** دانشجوی دکتری انقلاب و تمدن پژوهشگاه علوم انسانی تهران

طرح مسئله

حدیث «اثناعشر خلیفة» و احادیث مشابه آن شاخص مرزهای اعتقادی کلامی اهل سنت با امامیه در موضوع امامت است و در پرتو این روایات حقانیت اعتقادات امامیه اثبات می‌شود. به اعتراف ابن کثیر و ابن تیمیه مفاد این حدیث در کتب یهودیان آمده و با توجه دادن یهودیان به این حدیث توسط شیعیان، بسیاری از آنها شیعه شده‌اند (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۶۶؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۲۴۲)، لکن علمای اهل سنت سعی دارند منظور و مراد پیامبر(ص) را در این حدیث، افرادی غیر از امامان شیعه، جلوه دهند.

هرچند بحث‌های فراوانی پیرامون مسئله امامت در کتب شیعه صورت پذیرفته و به خصوص این حدیث در کتب شیعه (از جمله کتاب‌های فضائل امیرالمومنین، مناقب آل ابی طالب، الانصاف فی النص علی الائمه و...) نقل شده، لکن بحث از این حدیث به صورت مختصر ارائه شده و علمای شیعه کمتر به بررسی تفصیلی این حدیث در یک اثر مجزا پرداخته‌اند. مثلاً شیخ صدوق در «اکمال الدین»، علی بن عیسی در «کشف الغمة»، فضل بن حسن طبرسی در «اعلام الوری» و سلطان الواعظین در «شبهای پیشاور» صرفاً به نقل حدیث پرداخته و کمتر به نقد نظرات اهمیت داده‌اند.

کتابی تحت عنوان «دوازده جانشین» نیز توسط آقای زینلی در این زمینه نگاشته شده که از جهات مختلف جامع و مانع بحث‌های این حدیث نبوده و تمام آراء اهل سنت در این زمینه در آن بیان نشده و شایسته بود که مطالب مطرح در این خصوص به صورت منسجم و تفکیک شده ارائه می‌شد.

همچنین می‌بایست ادعاها و توجیهات اهل سنت از جهات مختلف و مبنایی‌تر نقد شوند و نقد آنها بیشتر مستند به شواهد تاریخی و روایی اهل سنت باشد که از اتقان بیشتری برخوردار باشد. این حدیث در منابع اهل تسنن به وفور ذکر شده و بحث از آن در کتاب‌های «کشف المشکل» از ابن جوزی، «فتح الباری» از ابن حجر عسقلانی، «عون المعبود» از شرف الحق صدیقی و «منهاج السنه» از ابن تیمیه صورت گرفته، لکن در این منابع هم به صورت مستقل مورد بحث قرار نگرفته است.

عمده توضیحات علمای مشهور سنی به این شرح است که: ابن جوزی در خلال بحث از متون و نصوص دیگر، در شرح و تفسیر حدیث مورد نظر وجوهی را بیان می‌کند و ابن حجر هم دو وجه را در تفسیر حدیث ذکر می‌کند و شرف الحق عظیم آبادی، نظر أبوحاتم بن حبان و توربشتی و نظر خویش را نقل می‌کند و ابن تیمیه و سایرین نیز بدون توجه به سایر احادیث مربوطه، به همین حد اکتفا کرده‌اند و بسیاری از این نظرات، حتی از سوی علمای سنی مورد اشکال قرار گرفته‌اند.

با در نظر گرفتن اهمیت این حدیث، مسئله اصلی این مقاله این است که اهل سنت و شیعه چه شروحو بر این حدیث ارائه داده‌اند؟ و شرح و تفسیر دقیق و صحیح آن کدام است؟

۱. اعتبار سندی حدیث نزد علمای شیعه و اهل سنت

با در نظر گرفتن روایات شیعی، شهرت و بلکه تواتر این حدیث ثابت می‌شود. علمای شیعه این حدیث را با اسناد اهل تسنن و اسناد دیگری که به سایر صحابه از جمله عباس بن عبدالمطلب، ابوقتاده، ابوذر، سلمان، ابوسعید خدری و دیگر صحابه ختم می‌شود، در کتب حدیثی خویش ذکر کرده‌اند. تعداد روایات شیعه در تأیید خلفای اثنا عشر به قدری فراوان است که دارای تواتر معنوی است (ر.ک: ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۸۰؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، صص ۲۹۵-۲۹۳؛ خزاز، ۱۴۰۱ق، ص ۱۳۹؛ ابن عقده کوفی، ۱۴۲۴، ص ۱۵۱ و ۱۶۸).

همچنین علمای اهل سنت در نقل این حدیث، نظرات متفاوت ولیکن مساعدی راجع به سند آن ابراز کرده‌اند. ابن حجر هیثمی، بغوی در «شرح السنه»، البانی در «سلسله الاحادیث»، شعیب الأرئووط و عادل مرشد سند آن را صحیح دانسته‌اند (ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۳؛ بغوی، ۱۴۰۳، ج ۱۵، ص ۳۱؛ البانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۱۹؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱، ج ۳۴، ص ۶۶۹).

ترمذی و عصامی مکی نیز سند حدیث را حسن^۱ کالصحیح دانسته (ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۵۰۱؛ عصامی مکی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۹۸۷۳) و هروی قاری در «مرقاة

المفاتیح» و ولی الدین تبریزی در «مشکاة المصابیح» نیز سند آن را متفق علیه دانسته‌اند (هروی قاری، ۱۴۲۲، ج ۹، ص ۳۸۶۴؛ تبریزی، ۱۹۸۵، ج ۳، ص ۱۶۸۷).

حدیث «اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» در منابع مختلف اهل سنت با عبارات مشابهی نقل شده و وجه مشترک نقل‌های مختلف، تعداد خلفاست که دوازده نفر نقل شده است. با توجه به ذکر این حدیث در منابع معتبر اهل سنت و اشتراک تمام نقل‌ها در تعداد دوازده خلیفه، شهرت روایی تعداد دوازده خلیفه در منابع روایی اهل تسنن اثبات می‌شود. عدد دوازده از جانب راویان سنی با قطعیت و بدون هیچ شک و شبهه‌ای در تمام نقل‌های این حدیث ذکر شده است. لکن تعداد واقعی خلفای اهل سنت به بیش از پنجاه نفر می‌رسد و در توضیح این حدیث لازم است تفسیر قابل قبولی ارائه دهند. نظرات اهل سنت در بیان مصادیق خلفا از حدیث اثناعشر به شرح زیر است.

۲. نظرات اهل سنت در باب حدیث «اثناعشر خلیفه»

اهل سنت شروح متفاوتی از این حدیث ارائه کرده‌اند که در پی هر نظر، نقدهای آن نیز بیان می‌شود.

۲-۱. تفسیر حدیث به خلفای اموی

تفسیر این حدیث به خلفای اموی، پرطرفدارترین تفسیر در میان اهل سنت است. شروح اهل سنت مبنی بر اموی بودن خلفای اثناعشر تفاوت‌هایی با هم دارد و این نظرات را می‌توان در دو دسته کلی قرار داد:

۲-۱-۱. معرفی دوازده خلیفه اموی

غیتابی عینی از معاویه نقل می‌کند که از رسول خدا(ص) شنیدم که این امر (خلافت) در قریش است و در شرح سخن معاویه می‌افزاید که بزرگان عرب در جاهلیت تابع قریش بودند، پس همواره تا آخر دنیا خلافت در دست قریش است، و آنچه را که پیامبر(ص) فرموده محقق شده، چون تاکنون خلافت در دست قریش باقی مانده و هرچند افراد دیگری برخی از سرزمین‌ها را در دست گرفتند، لکن آنها معترف بودند که خلافت متعلق به قریش است. بنابراین اسم خلافت (برای قریش) باقی است ولو فقط اسم باشد (غیتابی عینی، بی تا، ج ۱۶، ص ۷۵ و ۷۶).

در نظر سایر علمای اهل تسنن همچون ابن تیمیه و نووی هم، این روایت به زمان خلفای اموی اشاره می‌کند (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۲۳۸؛ نووی، ۱۳۹۲م، ج ۱۲، ص ۲۰۱). عاصمی در تأیید اینکه خلفای اثنا عشر از بنی امیه هستند می‌نویسد: بنی امیه جز بدگویی از علی و تأخیر نماز از وقتش، اشکال دیگری نداشتند (عاصمی حنبلی، بی تا-الف، ج ۱، ص ۶۹؛ عاصمی حنبلی، بی تا-ب، ج ۱، ص ۱۱۱). ابن جوزی معنای حدیث را از قول خطابی و خودش، اشاره پیامبر (ص) به بعد از خود می‌داند، گویی پیامبر (ص) با این حدیث به مدت ولایت بنی امیه اشاره کرده‌اند.

طبق تعبیر ابن جوزی خلفای دوازده‌گانه بدین شرح هستند: یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، عبدالملک، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید ابن یزید، یزید بن الولید بن عبدالملک، ابراهیم بن الولید، و مروان بن محمد. باید توجه داشت که از نظر ابن جوزی، ابن زبیر و مروان بن حکم جزء خلفای دوازده‌گانه محسوب نمی‌شوند، زیرا ابن زبیر از جمله صحابه است و دوازده خلیفه مورد نظر افرادی غیر از صحابه هستند. مروان نیز چون پس از بیعت با ابن زبیر که بر او اولی بود، به خلافت رسید، لذا غاصب خلافت است و او نیز نمی‌تواند جزء دوازده خلیفه باشد.

ابن جوزی حدیث دیگری بدین شرح نقل می‌کند که: «اسلام تا ۳۵ یا ۳۶ یا ۳۷ سال باقی است و پس از آن اگر (خلفا) هلاک شدند، (مسلمانان) راه هلاک شدگان را می‌روند و اگر دینشان برای آنها باقی ماند ۷۰ سال برای آنها باقی می‌ماند. گروهی از حضرت (ص) پرسیدند: آیا ۷۰ سال غیر از ۳۰ سال اول است؟ فرمودند: بله». وی این حدیث را مؤید شرح خود بر حدیث «اثنا عشر خلیفه» در اموی خواندن خلفای دوازده‌گانه می‌داند و اضافه می‌کند که کشته شدن عثمان یا خروج طلحه و زبیر بر خلیفه وقت و یا جنگ صفین در سالهای ۳۵ تا ۳۷، بر استقامت حکومت اسلامی خللی وارد کرد و لیکن با روی کار آمدن بنی امیه برای ۷۰ سال استقامت (دین) حفظ شد.

ابن جوزی در اثبات مدعای خویش استدلال می‌کند که از بیعت (صلح) امام حسن (ع) با معاویه و ملک بنی امیه تا انتقال آن به بنی عباس، تقریباً ۷۰ سال گذشته است (ابن جوزی، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۴۵۲-۴۴۹).

در ادامه به نقدهای وارد بر این نظر می پردازیم:

۲-۱-۱-۱. نفي ارتباط قرشی بودن و اموی بودن

اولاً قطعیت قرشی بودن خلفای اثناعشر در احادیث، در آن حدی که معاویه به آن استناد کرده، قابل اثبات نیست. ثانیاً به فرض قبول قرشی بودن خلفای اثناعشر، اموی بودن آنها نیازمند اثبات است. به صرف اینکه بنی امیه از قریش هستند، نمی توان آنها را خلفای اثناعشر مورد نظر محسوب کرد. زیرا علی(ع) و حسن(ع) و برخی از عباسیان که خلیفه شدند، از قریش اند ولیکن اموی نمی باشند. پس ادعای معاویه و برخی از علمای هوادار او (همانند ابن جوزی) مبنی بر تفسیر خلفای اثناعشر قرشی به خلفای اثناعشر اموی، نیازمند دلیل موجه و اثبات است.

۲-۱-۱-۲. خلفای ممتاز اموی و سب و لعن ایشان از علی(ع)

برخلاف تعداد خلفای پیامبر(ص) که تاکنون از ۵۰ نفر گذشته است، پیامبر اکرم(ص) در حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» خلفای پس از خود را دوازده نفر معرفی می کند و غیر از این دوازده نفر را خلیفه خویش نمی داند، زیرا اگر سایرین را خلیفه خود می دانست، لااقل در کلام خویش به این افراد نیز اشاره ای می کردند. اشاره نکردن ایشان به دیگران، به این معناست که اگر کسانی خارج از این دوازده نفر خلافت را در دست گیرند، خلیفه برحق نخواهند بود.

بدیهی است که خلفای اثناعشر در این حدیث از جهت شایستگی علمی و عملی از دیگر خلفا ممتاز شده اند که تفسیر شیعه و سنی از این حدیث هم، این امتیاز را بخوبی نشان می دهد. امامیه، ائمه اطهار(ع) را خلفای اثناعشر می دانند و اهل تسنن هم خلفای مورد اجماع قرار گرفته و یا خلفای سده نخستین را که به زعم خودشان با اجماع انتخاب شده اند. تفسیر علمای سنی از خلفای ممتاز به خلفای اموی به هیچ عنوان با سب و لعن خلفای اموی از علی(ع) که از جانب اهل سنت یکی از چهار خلیفه راشد به حساب آمده، سازگار نیست. اگر ایشان علی(ع) را نه تنها خلیفه مسلمانان، بلکه از خلفای راشدین و از صحابه بزرگ پیامبر(ص) می دانند، پس چرا

افرادی را به عنوان خلفای ممتاز پیامبر(ص) معرفی می‌کنند که علی(ع) را سب و لعن کرده و دیگران را به این کار دستور داده‌اند؟

تناقض آشکار تفسیر علمای اهل سنت از خلافت علی(ع) و معرفی خلفای ممتاز، به روشنی معلوم است که اشکال بسیار دارد. جدای از لزوم معصوم بودن خلفای ممتاز پیامبر(ص) که مدعی شیعیه است و ذکر دلایل آن در این مختصر نمی‌گنجد، بدیهی است افرادی که به حق شایستگی جانشینی پیامبر(ص) و در دست گرفتن زمام امور مسلمانان را دارند که پیامبر(ص) در حدیث «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، آنها را خلیفه خویش دانسته و خلافت ایشان را از دیگر خلفا ممتاز نموده باشد، و حداقل می‌بایست از جهت علمی و عملی از افراد سرآمد جامعه بوده و از انجام منکرات فاحش که عامه مسلمانان مرتکب می‌شوند، خودداری کنند، وگرنه شایستگی جانشینی پیامبر(ص) را ندارند و نمی‌توان آنها را خلفای ممتاز ایشان در حدیث مورد بحث به حساب آورد.

بدیهی است بدگویی از علی(ع) که ابن تیمیه و عاصمی حنبلی به عنوان اشکال بزرگ خلفای بنی امیه ذکر می‌کنند، ولیکن به راحتی از کنار آن می‌گذرند و آن را قابل اغماض می‌پندارند، مسئله بزرگی است که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت. زیرا دستور به سب و لعن امیرالمؤمنین(ع) که آیات بزرگی در بزرگداشت ایشان نازل شده و خداوند نبی خویش را به استعانت گرفتن از ایشان در روز مباحله امر کرده (علامه حلی، ۱۴۰۷، ص ۳۱۰) و حتی از نظر علمای اهل سنت ایشان از خلفای راشدین و از جمله برترین خلفا به شمار می‌آید، عیب و ایرادی بزرگ است و اگر دستور دهنده به این سب و لعن شخص خلیفه باشد، این عیب و ایراد به مراتب بدتر و بزرگتر خواهد بود. این در حالی است که می‌دانیم دستور خلفای اموی بر سب و لعن علی(ع)، منجر به سب و لعن ایشان توسط عامه مردم شد.

بدیهی است با داشتن این عیب بزرگ، هرگز نمی‌توان منظور پیامبر(ص) را از دوازده خلیفه ممتاز، معاویه و سایر خلفای اموی به حساب آورد. ضمن اینکه اشکالات فراوان دیگری بر معاویه و دیگر خلفای اموی وارد است. از جمله اینکه به نقل ابن ابی الحدید از مدائنی، مسموم کردن امام حسن(ع) توسط معاویه (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۱۱) و قتل امام حسین(ع) و به زنجیر کشیدن زنان ایشان و انهدام کعبه و...

توسط فرزندش یزید صورت گرفته (علامه حلی، ۱۴۰۷، ص ۳۱۱) که خود عیب و مشکلی دیگر برای این خاندان است.

۲-۱-۱-۳. هرج و مرج در حکومت بنی امیه

ابن حجر عسقلانی مراد از «هرج» در عبارت «ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ» را که طبق حدیث مورد نظر پس از خلافت خلفای دوازده گانه رخ می دهد، «قتل های فراوانی» می داند که به واسطه فتنه ها در اواخر حکومت بنی امیه رواج یافته بود و با این بیان خلفای دوازده گانه را خلفای اموی و هرج و مرج ذکر شده در آخر حکومت آنها را قتل های آخر حکومت امویان معرفی می کند (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۴).

در جواب این ادعا باید گفت که قتل های فراوان در اواخر حکومت بنی امیه رخ نداده، بلکه درست در اواسط و به هنگام اوج سلطنت بنی امیه رخ داده که نشان می دهد نه تنها سلطنت امویان، حکومت خلفای دوازده گانه نیست، بلکه بنی امیه دقیقاً برخلاف دوازده خلیفه مورد نظر پیامبر (ص) سلطنت کرده اند. باید گفت که بسیاری از قتل ها به زمان عبدالملک برمی گردد و در زمان سلطنت عبدالملک و حاکم سفاک دست نشانده او یعنی حجاج ابن یوسف ثقفی، بیشترین خون ها ریخته شد و به اعتراف علمای شهیر اهل سنت از جمله سیوطی تعداد غیر قابل شمارشی از صحابه و تابعین (جدای از دیگر مسلمان ها) توسط عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف به قتل رسیدند و از مسلمات تاریخی همین نکته است که امویان بسیار با قساوت با مسلمانان رفتار می کردند (سیوطی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۰؛ بحر العلوم، ۱۴۰۶، صص ۴۶-۴۳؛ حسن ابراهیم حسن، ۱۹۶۴، ج ۱، ص ۴۱۱).

۲-۱-۱-۴. خلفای اموی و مخالفت با حدیث «تَدْوُرُ رَحَى الْإِسْلَامِ»

همانگونه که اشاره شد، ابن جوزی حدیث حکومت اسلام تا ۳۵ سال و سپس تا ۷۰ سال را مؤید شرح خویش بر حدیث «اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» در اموی خواندن خلفای دوازده گانه می داند. این در حالی است که این حدیث با حدیث «اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» هیچ ارتباطی ندارد.

حدیث «تَدْوَرُ رَحَى الْإِسْلَامِ» نه تنها در تأیید بنی امیه نیست، بلکه چه بسا بیانگر وقوع جنگ صفین و در پی آن، تغییر شیوه خلافت خلفای نخستین به سلطنت و پادشاهی آن هم توسط معاویه و دیگر امویان است که مقارن با زمانی است که در این حدیث ذکر شده، و نشان می‌دهد با قرار گرفتن حکومت در دست امویان، سنگ آسیاب خلافت در جای خود مستقر نماند و از خلافت به سلطنت و پادشاهی تنزل شدیدی پیدا کرد و روی کار آمدن امویان نه تنها موجب استقامت اسلام نیست (چنانکه ابن جوزی تفسیر کرده)، بلکه به جهت تغییر خلافت به سلطنت، همان صدمه‌ای است که پیامبر(ص) در این حدیث محتمل دانسته‌اند.

تفسیر دیگری که از حدیث «تَدْوَرُ رَحَى الْإِسْلَامِ» صورت پذیرفته، تفسیر ابن حجر عسقلانی است. ابن حجر منظور از عبارت «تَدْوَرُ رَحَى الْإِسْلَامِ» را دوام در استقامتی می‌داند که از بعثت نبوی شروع شده و با قتل عمر و باز شدن درب فتنه‌ها در ذی‌الحجه سال ۲۴ هجری پایان یافته، که با اضافه کردن ۱۲ سال و ۶ ماه از شروع بعثت، در مجموع ۳۵ سال و ۶ ماه می‌شود که مدت زمان مورد اشاره پیامبر(ص) است.

بیان اشکالات تفسیر ابن حجر اگرچه از موضوع مقاله خارج است، اما آنچه مسلم است اینکه ابن حجر حدیث فوق‌الذکر را به گونه‌ای تفسیر کرده که ارتباطی با مصداق یابی دوازده خلیفه ندارد. او (برخلاف ابن جوزی) نه تنها مدعی چنین ارتباطی نیست، بلکه تمسک به حدیث «تَدْوَرُ رَحَى الْإِسْلَامِ» از جانب ابن جوزی برای معرفی خلفای اموی به عنوان خلفای دوازده‌گانه را تکلفی آشکار می‌داند (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۱۴).

۲-۱-۱-۵. سلطنت و ملک بنی امیه در احادیث اهل سنت

سفینه که از اصحاب پیامبر(ص) بوده، از ایشان نقل کرده که پس از ۳۰ سال از رحلت ایشان، نحوه حکومت به شیوه پادشاهی و سلطنت خواهد بود (ابوداود سجستانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۱۱) و بیهقی از سفینه حدیثی آورده که در آن پیامبر(ص)، معاویه را به عنوان اولین ملوک معرفی می‌کند (بیهقی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۶).

نووی بر اساس حدیث دیگری حکومت پس از ۳۰ سال نخست را پادشاهی خوانده (نووی، ۱۳۹۲ق، ج ۱۲، ص ۲۰۱) و تاج العارفین حدادی می‌افزاید: معاویه و امویان خلیفه به حساب نیامده‌اند، زیرا اسم خلافت شایسته کسی است که به سنت عمل کند و مخالفان سنت، ملوک هستند هرچند که خلیفه خوانده شوند و به سعید بن جبهان گفته شد: بنی امیه گمان دارند که خلافت در میان آنها است. و سعید جواب داد: «فرزندان چشم آبی دروغ می‌گویند، بلکه آنها پادشاهانی از بدترین پادشاهان هستند» (حدادی، ۱۳۵۶، ج ۳، ص ۵۰۹).

اهل سنت در شرح حدیث سفینه اذعان دارند که در حکومت امویان، خلافت به پادشاهی تغییر یافته (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۳). بدیهی است میان پادشاهی و خلافت، آن هم خلافت رسول الله (ص)، تفاوت فراوانی است و کسانی که خوی پادشاهی دارند نمی‌توانند خلفای ممتاز پیامبر (ص) باشند.

۲-۱-۲. معرفی خلفای راشدین و اموی به عنوان خلفای دوازده گانه

قاضی عیاض و ابن حجر هیثمی با تکیه بر اجماع امت، خلفای راشدین و بنی امیه را مصداق دوازده خلیفه پیامبر (ص) می‌دانند و احتمال نخست ابن حجر عسقلانی نیز همین تفسیر است. قاضی عیاض در شرح حدیث اثنا عشر می‌گوید: مراد از این حدیث این است که دوازده خلیفه در زمان عزت خلافت و قوت و استقامت اسلام خلیفه شده‌اند و خلفای اثنا عشر کسانی هستند که بر آنها اجماع شده است و این وصف در خلفایی که مردم بر آنها اجماع کرده‌اند تا پایان یافتن حکومت بنی امیه وجود داشته است (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۵).

شیخ الاسلام در «فتح الباری» در تأیید نظر قاضی عیاض گفته: این سخن قاضی برترین سخنی است که در مورد این حدیث گفته شده، به خاطر تأیید شدن آن با گفته پیامبر (ص) که در برخی از طرق صحیح آمده «کلهم یجتمع علیہ الناس» و منظور از اجتماع، گردن نهادن مردم بر بیعت با آنهاست و کسانی که مردم بر آنها اجماع کردند، خلفای سه گانه هستند و سپس علی (ع) تا اینکه امر حکمین در صفین واقع شد. سپس در آن روز معاویه خلیفه شد و در زمان صلح با حسن (ع) بر او اجماع کردند. سپس به

هنگام مرگ یزید و بعد از قتل ابن زبیر اختلاف شد که بر عبدالملک اجماع کنند و سپس بر ولید، سپس سلیمان، سپس یزید و سپس بر هشام اجماع کردند و مابین سُلَیْمَان و یزید، بر عمر بن عبدالعزیز اجماع شد.

پس این افراد هفت نفر هستند که بعد از خلفای راشدین بر سر کار آمدند و نفر دوازدهم ولید بن یزید بن عبدالملک است و بعد از او حتی در زمان عباسیان، اجماع مردم بر خلافت کسی صورت نگرفت. زیرا مغرب اقصی از دست آنها خارج شد و در زمان عباسیان، مروانین بر اندلس غلبه کردند، تا جایی که در زمان آنها، مروانین را به عنوان خلیفه می شناختند و کار تا جایی پیش رفت که از خلافت عباسیان جز نامی باقی نماند (ابن حجر هبثی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۳؛ نووی، ۱۳۹۲، ج ۱۲، ص ۲۰۱؛ ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۴).

خلفای دوازده گانه در نظر ابن حجر عسقلانی از این قرارند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع)، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان، ولید، سلیمان، یزید، هشام و ولید بن یزید بن عبدالملک (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۴). به نظر بیهقی هم ولید بن یزید بن عبد الملک آخرین خلیفه خلفای اثنا عشر است (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۶، ص ۵۲۰).
نقدهای وارد بر این نظر:

۱-۲-۱-۲. عدم مدخلیت اجماع امت در خلافت پیامبر(ص)

مسئله ای که طرفداران بنی امیه بسیار بر آن تاکید می کنند، خلافت حقیقی جامعه است که برای مدت فراوانی در اختیار آنها بود و بالطبع مسئله اجماع امت را هم در پی آن مطرح می کنند و استدلال می کنند که خلفای اموی که مردم با آنها بیعت کرده اند، خلفای مورد نظر رسول الله(ص) هستند و آنهایی که مورد اجماع نبودند و با برخی از مسلمانان سرکش در جنگ بودند، جزء این دوازده نفر نیستند.

لکن باید توجه داشت که عدم اجماع بر رهبر جامعه و در جنگ بودن یا نبودن او با دیگران، ملاک مناسبی برای تعیین خلفای برحق نیست، زیرا این مسائل در زمان رسول الله(ص) و در زمان صحابه، مانع رهبری پیامبر(ص) و صحابه نشده است. در همان زمانی که ابوسفیان و بزرگان مکه، با ایشان در جنگ بودند و مسلمانان عده ای

قلیل و در ضعف بودند، پیامبر(ص) حاکم برحق جامعه اسلامی بودند، هرچند کسانی که با ایشان در جنگ بودند، حاکمیت ایشان را قبول نداشتند و این مسئله اشکالی بر رهبری پیامبر(ص) و جانشینان ایشان وارد نمی‌سازد.

۲-۲-۱-۲. اشکال سندی عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ»

استدلال بیشتر عالمان طرفدار بنی امیه این است که پیامبر(ص) در دنباله حدیث فرموده‌اند که بر این دوازده خلیفه، اجماع امت واقع می‌شود و آنها مدعی بودند که بر خلفای اموی اجماع شده است. لکن عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» از جهت سندی وضعیت مناسبی ندارد و برخلاف اصل حدیث که صحیح بودن آن ثابت شد، از درجه صحت برخوردار نیست.

این عبارت در روایات صحابه از جمله ابن مسعود و انس و عبد الله بن عمرو بن العاص وجود ندارد، و صرفاً در برخی از نقل‌های روایت جابر بن سمره، ذکر شده و حتی در سایر نقل‌های وی نیز (از جمله روایت بخاری و موصلی) این عبارت وجود ندارد. پس برخلاف اصل حدیث، از درجه شهرت برخوردار نیست.

این عبارت در سنن ابی داود آمده و طبرانی در معجم کبیر آن را به سند زیر نقل کرده: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ، وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، ثنا شَيْهَابُ بْنُ عَبَّادٍ، قَالَ: ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً». قَالَ إِسْمَاعِيلُ: أَطْنُ ظَنَّ أَنَّ أَبِي قَالَ: «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» (طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۰۷).

لازم به ذکر است، در هر دو سند ابوداود و طبرانی، اسماعیل و پدرش ابوخالد و جابر بن سمره قرار دارند و از عبارت و لفظ اسماعیل در حدیث طبرانی معلوم است که عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» را با شک و گمان به حدیث می‌افزاید نه با یقین. از نظر البانی هم کل حدیث به غیر از عبارت «تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» صحیح است (ابوداود سجستانی، بی تا، ج ۴، ص ۱۰۶).

صدیقی عظیم آبادی هم که خود از طرفداران اموی بودن خلفا است، در این مورد به نظر البانی استناد می‌کند و می‌گوید: البانی کل حدیث را به غیر از قسمت آخر آن، صحیح می‌داند (صدیقی عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۲۴۴). البانی در کتاب «سلسله الاحادیث» سند روایت را ضعیف می‌داند و اضافه می‌کند که رجال آن غیر از ابو خالد، ثقة هستند. ذهبی می‌گوید: از ابو خالد کسی به جز فرزندش به نقل حدیث نپرداخته، هر چند ترمذی حدیث را صحیح دانسته و در «التقریب» او را فردی مقبول یعنی لَئِنُ الْحَدِيثِ دَانِسْتَهُ، لَكِنْ حَدِيثٌ مِنْ جِهَتِ عِبَارَتِ «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» مفرد است (البانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۱۹).

۲-۱-۳. وجود ادله تاریخی مبنی بر عدم وقوع اجماع امت بر خلفای اموی

در واقع امر نیز اساساً اجماعی بر خلفای راشدین و خلفای اموی مورد نظر واقع نشده است. بر اجماع خلافت ابوبکر اشکال هست، زیرا برخی صحابه با ابوبکر بیعت نکردند و ابوبکر در زمان خلافت خود، با گروه رده در جنگ بود. اجماع امت بر خلافت علی(ع) و حسن(ع) و معاویه و یزید و ابن زبیر و مروان بن حکم و... هم صورت نپذیرفت. زیرا مسلمانان شام تحت بیعت ایشان درنیامدند و معاویه زیر بار بیعت با حسن(ع) هم نرفت.

اجماع بر معاویه نیز هرگز محقق نشد و صلح امام حسن(ع) با او به معنای بیعت با خلافت او نبود و معاویه شرایط صلح را نقض کرد. از طرفی ابن زبیر تا بعد از مرگ یزید زنده ماند، اما یزید هیچگاه نتوانست از امام حسین(ع) و ابن زبیر بیعت بگیرد و عبارت ابن حجر درباره صورت نپذیرفتن خلافت امام حسین(ع) که می‌گوید: «بر یزید بن معاویه اجماع کردند و امر خلافت برای حسین(ع) صورت نپذیرفت، بلکه قبل از آن کشته شد»، اثبات کننده عدم اجماع بر یزید است، زیرا کشته شدن امام حسین(ع) بیانگر عدم بیعت ایشان با یزید است. زین العراقی نیز اعتراف می‌کند اجماع امت بر یزید صورت نگرفته است (ابن حجر هیثمی، بی تا، ج ۱، ص ۳).

۲-۱-۲. بیان اشکالات فهرست خلفای مَجْمَعٌ علیه

بر نظر ابن حجر عسقلانی، قاضی عیاض و ابن حجر هیثمی که فهرستی از نام خلفای مجمع علیه را ذکر می‌کند اشکالاتی وارد است از جمله اینکه:

اولاً؛ در این لیست تعداد زیادی از خلفایی که اجماع امت بر آنها واقع نشده وجود دارند از جمله علی(ع) و یزید و عبدالملک بن مروان و ولید بن یزید و...

ثانیاً؛ نظر ابن حجر عسقلانی که می‌گوید قید اجماع امت بر خلفا در عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» به صورت غالبی و اکثری است چرا که اجماع بر اکثر خلفای اثناعشر صورت گرفته (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۴) پذیرفتنی نیست، زیرا در عبارت فوق، لفظ «كُلُّهُمْ» آمده، نه الفاظی مانند «اکثرهم» یا «اغلبهم». نیز دلیلی ندارد که منظور پیامبر(ص)، اکثر خلفای مورد نظر باشد، ولی ایشان به جای استفاده از الفاظ دیگر، از عبارت «كُلُّهُمْ» که معنای دیگری دارد استفاده کنند.

ثالثاً؛ خلفای مورد نظر ابن حجر عسقلانی پشت سر هم و به صورت متوالی خلیفه نشدند و مابین آنها اشخاص دیگری خلافت را در دست گرفتند. این حالت اشکالات خاص خود را دارد که در نقد نظر سوم به صورت مشروح، ذکر خواهند شد. با توجه به اشکالات کلی مطرح شده، ثابت می‌شود که نظریه خلفای راشدین و خلفای اموی مورد اجماع، ادعایی بیش نیست.

۲-۲. تفسیر حدیث به خلفای اموی و عباسی

علمای اهل سنت براساس سخنی از عبدالله بن عمرو بن العاص، خلفای اثناعشر را از بنی امیه و بنی عباس می‌دانند. تویجری این سخن را از عبدالله بن عمرو بن العاص نقل می‌کند و نعیم بن حماد آن را از عبدالله بن عمرو نقل کرده که: «در روز یرموک، در برخی از کتب اسامی افرادی را یافتیم ... و این اسامی را نام می‌برد: ابوبکر، عمر، عثمان، ملک ارض مقدس و فرزندش (معاویه و یزید)، سفاح، منصور، جابر، امین، سلام، امیر عصب و مردی از قحطان» (خزاعی مروزی، ۱۴۱۲، ص ۸۴).

ابن منظور در «لسان العرب» این حدیث را از قول ازهری نقل کرده که می‌گوید: اگرچه این حدیث عجیب است، ولیکن اسناد آن صحیح است (تویجری، ۱۴۱۴، ج ۱،

ص ۲۰۷). طبق این حدیث، برخی از خلفای دوازده‌گانه از بنی امیه و برخی دیگر از بنی عباس هستند.

بر این نظر نیز اشکالاتی وارد است مانند اینکه میان خلفای نامبرده توالی وجود ندارد، بدین معنا که خلافت خلفای اموی و عباسی نامبرده در این نظر، به صورت متوالی نیست، در نتیجه اشکالات وارد بر نظر سوم علمای اهل سنت (یعنی عدم توالی خلفای اثنا عشر) که در قسمت بعد ذکر خواهد شد، بر این نظر هم وارد است. از آنجا که این نظر طرفدار چندانی ندارد، در نقد آن به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۲-۳. تفسیر حدیث به برخی از خلفای مجمع علیه

سیوطی، سخاوی و توربشتی، توالی خلفای اثنا عشر و پشت سر هم بودن آنها را لازم نمی‌دانند و لذا حدیث «اثنا عشر خلیفه» را در خصوص دوازده خلیفه‌ای می‌دانند که ما بین خلافت آنها افراد دیگری خلافت را در دست گرفته‌اند (سیوطی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۱۰۲؛ سخاوی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۱؛ صدیقی عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۲۴۵).

طبق نظر ابن حجر عسقلانی، ابن کثیر، عباد بدر و هیشمی خلفای اموی مذکور در حدیث بدین شرح هستند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع) و عمر بن عبدالعزیز. برخی از خلفای بنی‌العباس هم از جمله دوازده خلیفه هستند و ظاهراً مهدی بشارت داده شده در احادیث نیز از جمله این خلفا است.

کشمیری هندی، معاویه و مستعصم را به آنها افزوده (کشمیری هندی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۴۱۹) و غیتابی عینی نیز مهدی عباسی را به آنها می‌افزاید (غیتابی عینی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۷۴).

باید توجه داشت که برخی از افراد نامبرده در این فرض، اساساً امکان توالی ندارند. مثلاً در ذکر اسامی، پس از علی (ع)، عمر بن عبدالعزیز را به عنوان خلیفه بعدی معرفی می‌کنند، در حالی که عمر بن عبدالعزیز سالها پس از شهادت علی (ع) به دنیا آمده است (عباد بدر، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۱۴۷؛ ابن کثیر، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۵؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۱۲).

هیشمی از قول علامه قونوی وقوع منکرات قرن هفتم مصر و شام را دلیلی بر عدم توالی خلفای دوازده گانه می‌داند، به این معنی که چون مصر و شام سرزمین‌های مقدس و مساجد زمین هستند، در زمان خلافت خلفای اثناعشر، در آنها منکرات رخ نخواهد داد، پس وقوع منکرات قرن هفتم در مصر و شام نشان می‌دهد که قرن هفتم خالی از خلافت خلفای اثناعشر بوده است که دلیلی بر عدم توالی خلفاست. او همچنین احادیثی را در عدم توالی خلفا مورد استناد قرار می‌دهد. مثلاً به حدیث «نبوت در میان شما تا زمانی که خدا بخواهد خواهد بود و زمانی که نخواهد آن را از میان شما برمی‌دارد. سپس ملوک عاض (پادشاهانی که در زمان آنها بر مردم ظلم بسیار وارد می‌شود) تا زمانی که خدا بخواهد، خواهند بود و زمانی که نخواهد آنها را از میان شما بر می‌دارد، و سپس خلافت به شیوه نبوت خواهد بود...»، استناد می‌کند.

وی همچنین به حدیث دیگری در اثبات نامتوالی بودن خلفای اثناعشر استناد می‌کند: «بعد از من طولی نمی‌کشد که جور به وجود می‌آید، پس هر وقت مقداری از جور به وجود آید، مقداری از عدل از بین می‌رود تا اینکه در زمان جور افرادی به دنیا می‌آیند که غیر از جور، چیز دیگری نمی‌شناسند، سپس خداوند تبارک و تعالی عدل را مستقر می‌سازد، پس هرگاه مقداری از عدل به وجود آید، مقداری از جور از بین می‌رود» (هیشمی، بی تا، ج ۱، ص ۳).

بر این نظر علمای اهل سنت نیز اشکالات متعددی وارد است که به شرح ذیل می‌باشد:

۲-۳-۱. ناسازگاری این تفسیر با معنای خلیفه

چون خلیفه از «خلف» و به معنای پشت و پشت سر است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۸۲)، عدم توالی خلفای مورد نظر، با معنای خلیفه سازگار نیست. همچنین برداشت معمول و عرفی از پیش گویی پیامبر (ص) در این حدیث این است که پس از ایشان دوازده خلیفه ممتاز، به ترتیب خلیفه می‌شوند و مابین آنها فرد دیگری خلافت نمی‌کند و اگر قرار بود افراد دیگری ما بین خلفای ممتاز، مقام خلافت را در دست گیرند، قطعاً پیامبر (ص) به جهت جلوگیری از گمراهی مسلمانان در فهم معنای حدیث، این موضوع

را در همین حدیث یا احادیث دیگر بیان می‌فرمودند لکن ایشان چنین سخنی نگفته‌اند و مدعیان این نظر ادعای خود را به سخنی از پیامبر(ص) مستند نکرده‌اند.

۲-۳-۲. عوامل مختلف وقوع منکرات

برخلاف نظر قونوی و هیشمی، وقوع منکرات مصر و شام صرفاً بیانگر ضعف دینی مردم آن مناطق است (آن هم برخی از آنها نه تمام مردم)، و نمی‌توان این مسئله را قرینه‌ای برای خالی بودن آن زمان از خلفای اثنا عشر دانست، زیرا اهل هر سرزمینی ممکن است به رهنمودهای رهبر دینی عمل نکنند.

۳-۳-۲. مخالفت با مفاد حدیث «تكون النبوة فيكم ما شاء الله»

به فرض صحیح بودن سند، در این حدیث خلفا بر سه دسته ملوک اعراض و ملوک جبریه و خلفایی که بر منهج پیامبر(ص) رفتار می‌کنند، تقسیم شده‌اند. بدیهی است فقط خلفایی که بر منهج پیامبر(ص) رفتار می‌کنند شایستگی خلافت دارند و می‌توانند خلفای مورد نظر در حدیث اثنا عشر باشند. لکن حدیث مورد استناد، صرفاً بیان می‌کند که این دسته از خلفا پس از ملوک اعراض و جبریه خواهند بود و بیانگر این مطلب که مابین خلفای اثنا عشر، خلفای دیگری مقام خلافت را در دست خواهند گرفت، نیست.

۴-۳-۲. تضاد حدیث «تكون النبوة فيكم...» با خلفای اموی

برخلاف نظر هیشمی که خلفای نخستین و برخی از بنی امیه و بنی عباس را خلفای اثنا عشر می‌داند، اتفاقاً این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که دو دسته نخست خلفا (سه خلیفه اول و بنی امیه یا بنی امیه و بنی عباس) بر منهج رسول الله(ص) خلافت نکرده‌اند، بلکه ملوک اعراض و جبریه هستند و بالتبع خلفای مورد نظر پیامبر(ص) نیستند.

۵-۳-۲. عدم ارتباط حدیث «لا يلبث الجور بعدی...» با موضوع

هیشمی از حدیث «لا يلبث الجور بعدی إلا قليلا حتی یطلع...» در جهت اثبات فاصله افتادن میان خلفای اثنا عشر بهره گرفته و تأخیر در استقرار عدالت پس از جور را دلیل

عدم توالی خلفای اثناعشر می‌داند. لکن اولاً وجود جور به جای عدل ممکن است دلایلی غیر از خلافت خلفای اثناعشر داشته باشد.

این حدیث صرفاً بیان می‌کند که شدت و ضعف عدل و جور در زمان‌های پس از پیامبر(ص) مختلف است که می‌تواند دلایل متفاوتی داشته باشد، از جمله اینکه عدل خواهی یا جورطلبی مردم در زمان‌های متفاوت، مختلف است نه اینکه عامل عدل در یک دوره لزوماً خلافت خلیفه‌ای از خلفای اثناعشر و عامل ظلم منحصرأ نبود یکی از آن خلفا در مسند خلافت باشد.

ثانیاً اگر تنها عامل استقرار عدل، خلافت خلفای اثناعشر نامتوالی باشد، به علت نامتوالی بودن خلافت خلفای اثناعشر می‌بایست عدل هم در دوره‌هایی نامتوالی مستقر شود ولی در حدیث مورد استناد عکس این حالت بیان شده است که «پس از استقرار کامل جور، هر بار مقداری از عدل (پس از استقرار مقدار کمتری از عدل در دوره قبل) مستقر می‌شود». چنانکه مشهود است، این حدیث و معنای آن ربط روشنی به مسئله خلفای اثناعشر ندارد و ربط دادن آن تکلف آشکار است.

۲-۳-۶. توالی خلفا عامل صلاح و عزت دین

حدیث «اثنا عشر خلیفه» بیان می‌کند که دیگر خلفا لیاقت اداره جامعه را به نحو مطلوب ندارند و صرفاً نحوه خلافت خلفای اثناعشر را تأیید کرده و غیر این دوازده نفر لایق مقام خلافت نیستند. در برخی از طرق این حدیث، صالح، ظاهر، طاهر، هادی و عزیز بودن دین همراه با خلافت خلفای دوازده‌گانه ذکر شده است (ابن حنبل، ۱۴۲۱، ج ۳۴، ص ۴۰۸؛ عصامی مکی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۴۱۸؛ ابو عوانه، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۳۷۰).

از مهمترین عوامل حفظ دین و ویژگی‌های آن، وجود رهبری است که بتواند جامعه را در مسیر پیامبر(ص)، مدیریت و رهبری نماید. محقق شدن اوصاف مذکور برای دین، نیازمند بهترین بودن خلیفه از هر جهت است و حتی با وجود داشتن شرط لازم (خلافت دوازده خلیفه لایق به صورت متوالی) باز هم ممکن است با عدم تبعیت مردم از خلیفه، صفات مذکور محقق نشود، پس خدای متعال همواره بهترین فردی را که از عهده این کار برآید در میان مردم قرار می‌دهد تا مردم بتوانند با رهبری او دین

خویش را حفظ کنند. از لطف خداوند به دور است که امت اسلام را حتی برای مدت کوتاهی خالی از رهبری لایق (خلفای اثنا عشر) رها کند، تا اگر مردم دستوراتش را اطاعت کنند، با وجود او امکان تحقق صفات مذکور برای دین وجود داشته باشد. طبق این مبنا خلفای اثنا عشر مورد نظر رسول خدا می‌بایست افرادی باشند که از جهت زمانی به صورت متوالی و بدون وقفه رهبری جامعه را در دست گیرند.

۲-۴. تفسیر حدیث به دوازده خلیفه هم‌زمان

در نظر برخی علمای سنی، حدیث اثنا عشر بیانگر وجود دوازده خلیفه در یک زمان واحد است که هر کدام را طائفه‌ای تبعیت می‌کنند (صدیقی عظیم آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۲۴۵)، از نظر قاضی و مهلب هم با بررسی تاریخ، این وجه بعید نیست، و چنین استدلال می‌کند که در اندلس بعد از سال ۴۳۰ق، در زمان واحد ۱۳ نفر ادعای خلافت داشتند و در همین زمان در مصر شخص دیگری خلیفه بود و خلیفه عباسی در بغداد خلافت می‌کرد (غیر از افراد دیگری که در سایر نقاط ادعای خلافت داشتند) (نوی، ۱۳۹۲ق، ج ۱۲، ص ۲۰۱).

آنها استدلال می‌کنند که اگر منظور پیامبر(ص) از حدیث «اثنا عشر خلیفه» خلافت هم‌زمان دوازده خلیفه نبود، لازم می‌آمد که ایشان در ادامه حدیث نام خلفا را ذکر می‌فرمودند نه اینکه صرفاً وجود آنها را بیان کنند و ما را از اخبار و نام آنها فرو گذارند و رها کردن ادامه حدیث بدون هیچ توضیحی، نشان دهنده هم‌زمان بودن خلافت آنهاست (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۱۱). بر تفسیر چهارم اهل سنت نیز اشکالات زیر وارد است:

۲-۴-۱. وجود هرج و مرج در زمان خلفا

طبق متون روایی اهل سنت، هرج و مرج پس از خلافت خلفای اثنا عشر به وجود خواهد آمد نه در زمان خلافت آنها، لکن وجود دوازده خلیفه هم‌زمان موجب هرج و مرج و بلا تکلیفی در زمان دوازده خلیفه است، زیرا هر کدام از خلفا نظرات و اهداف خاص خود را که نامتناسب با نظرات دیگر خلفا و وضعیت دیگر قلمروهای اسلام است، پیش می‌برند (ر.ک: ابوداود سجستانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۰۶).

۲-۴-۲. کذب خلفای هم‌زمان و قبول نداشتن همدیگر

خلفای ممتاز شده پیامبر(ص) کسانی هستند که از شیوه رهبری و سنن پیامبر(ص) پیروی می‌کنند و به همین علت دارای وحدت روش هستند. با وحدت روش حکومتی، می‌بایست خلفای اثناعشر مؤید هم باشند لکن آنها مؤید هم نبوده‌اند، که همه ادعای خلافت کرده‌اند. اگر خلافت هر کدام از آنها مورد تأیید دیگران می‌بود می‌بایست با او بیعت نمایند نه اینکه ادعای خلافت نمایند.

وجود دوازده خلیفه یعنی هرکدام خود را برتر از دیگران می‌داند و سایرین را به عنوان خلیفه قبول ندارد که در مقابل آنها ادعای خلافت می‌کند. از سویی تنها شایستگی یک نفر از آنها بیش از همه است و اگر نگوییم خلفای سال ۴۳۰ق همگی در ادعای برتریشان نسبت به مابقی، کاذب هستند، باید گفت یک نفر از آنها از دیگران برتر بوده و ادعای خلافت توسط دیگران ناروا بوده است.

۲-۴-۳. تضاد با عزت خلفا و اسلام

هم‌زمانی خلافت خلفای اثناعشر عین افتراق و جدایی خلفا و امت اسلامی است و با عامل عزت بودن خلفا برای اسلام که در نقل‌های فراوان حدیث «اثناعشر خلیفه» ذکر شده در تناقض است.

۲-۴-۴. اشکال بدرالدین غیتابی بر عدم توالی خلفا

برخی از اهل تسنن همچون بدرالدین غیتابی بر عدم توالی خلفا اشکال می‌کند که: وجود بیش از یک خلیفه جایز نیست، زیرا شارع امر به بیعت و وفای به بیعت خلیفه کرده و دستور به گردن زدن هر کسی داده که با خلیفه نزاع کند (خلفای دیگر که با خلیفه نزاع می‌کنند، طاعی اند و خلیفه نیستند). از طرفی این افراد، از جهت اسمی خلیفه‌اند و حل و فصل امور در دست آنها نیست (غیتابی عینی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۷۵-۷۳) افراد طاعی که باید گردن زده شوند نمی‌توانند خلفای اثناعشر ممتاز باشند.

۲-۴-۵. تفسیر حدیث به خلفای پس از حضرت مهدی(عج)

ابن جوزی از قول ابن المُنَادی در شرح حدیث «اثناعشر خلیفه» می‌گوید: خلافت این دوازده خلیفه بعد از مهدی آخرالزمان خواهد بود و در کتاب «دانیال» آمده: «هنگامی که

مهدی می‌میرد، پنج مرد از اولاد سبط اکبر (حسن بن علی(ع)) ملک می‌شوند سپس پنج مرد از اولاد سبط اصغر ملک می‌شوند که آخرین آنها بر خلافت شخصی از فرزندان سبط اکبر وصیت می‌کند و بعد از او فرزندش ملک می‌شود و دوازده ملک تکمیل می‌شوند.

ابن المنادی می‌افزاید: در روایت ابی صالح از ابن عباس یافتیم که به هنگام بحث از مهدی گفته: «بعد از او دوازده نفر به مدت ۱۵۰ سال ولایت می‌کنند که شش نفرشان از فرزندان حسن(ع) و یکی از فرزندان عقیل بن ابی طالب و پنج نفر از فرزندان حسین(ع) هستند و پس از آن، زمان فاسد می‌شود و منکر باز می‌گردد» و اضافه می‌کند که كَعْبُ الْأَحْبَارِ گفته: «دوازده مهدی خواهند آمد، سپس روح الله نازل می‌شود و دجال را به قتل می‌رساند» (ابن جوزی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۴۵۴-۴۵۳).
بر نظر پنجم اهل سنت نیز اشکال زیر وارد است.

۲-۵-۱. مخالفت عموم احادیث با نظر ابن المنادی

ابن حجر عسقلانی در رد نظر ابن المنادی چنین می‌گوید: شرح ابن المنادی بر این حدیث واضح نیست. سپس حدیثی را از طبرانی از طریق قیس بن جابر الصّدْفِي نقل می‌کند که «بعد از پیامبر، خلفا خواهند آمد و بعد از خلفا امراء، و بعد از امراء ملوک، و بعد از ملوک جبابره (ستمگران) خواهند بود. سپس مردی از اهل بیت من خروج خواهد کرد...». طبق این حدیث خلفا قبل از خروج مهدی خواهند بود و ابن حجر می‌گوید این حدیث بر آنچه ابن المنادی از کتاب دانیال نقل کرده وارد است (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۱۴). این نظر در میان علمای اهل سنت طرفدار چندانی ندارد پس در نقد آن به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

نتیجه گیری

با توجه به نظرات مطرح شده اهل سنت و تکلف بارز و آشکار در دلایل ارائه شده آنها و همچنین ضعف سندی عباراتی همچون «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» که مستمسک علمای اهل سنت قرار گرفته، و وارد بودن اشکالات ذکر شده بر نظرات اهل سنت و شایسته نبودن مصادیق خلفای اثنا عشر مذکور در تفاسیر آنها، نتیجه می‌گیریم که تفاسیر

علمای اهل سنت از حدیث «اثنا عشر خلیفه»، قابل پذیرش نیست. با این وصف واضح است که حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» اشاره‌ای به خلفای مورد نظر اهل سنت ندارد.

همچنین شروح فراوانی که از جانب علمای اهل سنت بر حدیث «اثنا عشر خلیفه» صورت گرفته، بیانگر اهمیت این حدیث و ذکر مصادیق آن در میان علمای اهل سنت است. خلافت و مصادیق آن در نزد شیعیان هم از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است و چنین مسئله‌ای که تا به این حد برای تمام مسلمانان مهم است، یقیناً برای پیامبر (ص) نیز اهمیت بسزایی داشته است که نشان می‌دهد برخلاف نظر اهل سنت، قطعاً پیامبر اکرم (ص) مصادیق خلفای اثنا عشر را مشخص کرده‌اند که بررسی مصادیق آنها در مجال این مقاله نبوده است.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن ابی الحدید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی.
ابن بابویه قمی، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، به کوشش علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی.

ابن تیمیه، تقی الدین أحمد (۱۴۰۶ق)، منهاج السنة النبویه، مکه: جامعه محمد بن سعود الإسلامیه.

ابن جوزی، أبو الفرج (۱۳۷۹ق)، كشف المشكل من حدیث الصحیحین، به کوشش علی حسین البواب، ریاض: دار الوطن.

ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی (بی تا)، فتح الباری، بیروت: دار المعرفه.

ابن حجر هیثمی (۱۴۱۷ق)، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقه، بیروت: مؤسسه الرساله.

ابن حجر هیثمی، شهاب الدین أحمد بن محمد (بی تا)، مبلغ الأرب فی فخر العرب، بی جا: بی نا.

ابن حنبل، أحمد بن محمد (۱۴۲۱ق)، مسند، بیروت: مؤسسه الرساله.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ق)، مناقب آل ابی طالب (ع)، قم: انتشارات علامه.

ابن عقده كوفى، احمد بن محمد (۱۴۲۴ق)، فضائل امير المومنين(ع)، به كوشش عبدالرزاق حرزالدين، قم: نشر دليل ما.

ابن كثير، اسماعيل بن عمر (۱۴۱۹ق)، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الكتب العلمية.

ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بيروت: دار صادر.

ابو داود سجستاني (بى تا)، سنن أبى داود، به كوشش محمد محيى الدين، بيروت: المكتبة العصرية.

أبو عوانه، يعقوب بن إسحاق (۱۴۱۹ق)، مستخرج أبى عوانه، بيروت: دار المعرفة.

البانى، ناصر الدين (۱۴۱۵ق)، سلسلة الأحاديث الصحيحة، رياض: مكتبة المعارف.

بحر العلوم، محمد (۱۴۰۶ق)، الحجاج سيف الامويين فى العراق، بيروت: دار الزهراء.

بغوى، أبو محمد (۱۴۰۳ق)، شرح السنة، بيروت: المكتب الإسلامى.

بيهقى، أحمد بن حسين (۱۴۰۵ق)، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، بيروت: دار الكتب العلمية.

بيهقى، أحمد بن حسين (بى تا)، المدخل إلى السنن الكبرى، كويت: دار الخلفاء.

تبريزى، ولى الدين (۱۹۸۵م)، مشكاة المصابيح، بيروت: المكتب الإسلامى.

ترمذى، أبو عيسى (۱۴۰۳ق)، سنن ترمذى، بيروت: دار الفكر.

تويجرى، ابن عبد الله (۱۴۱۴ق)، إتحاف الجماعة بما جاء فى الفتن و الملاحم و أشراف الساعة، رياض: دار الصمىعى.

حدادى، زين الدين (۱۳۵۶ق)، فيض القدير، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.

حسن ابراهيم حسن (۱۹۶۴م)، تاريخ الاسلام، قاهرة: دار الاحياء.

خزازى، على بن محمد (۱۴۰۱ق)، كفاية الاثر، تصحيح عبداللطيف حسينى، قم: نشر بيدار.

خزاعى مروزى، نعيم بن حماد (۱۴۱۲ق)، كتاب الفتن، قاهرة: مكتبة التوحيد.

سخاوى، ابن عبد الرحمن بن محمد (۱۴۱۷ق)، التماس السعد، رياض: مكتبة العبيكان.

سيوطى، جلال الدين (۱۳۷۱ق)، تاريخ الخلفاء، مصر: سعاد.

سيوطى، جلال الدين (۱۴۲۴ق)، الحاوى للفتاوى، بيروت: دار الفكر.

صديقى عظيم آبادى، أشرف بن أمير (۱۴۱۵ق)، عون المعبود، بيروت: دار الكتب.

طبرانى، سليمان (۱۴۱۵ق)، المعجم الكبير، به كوشش حمدى بن عبدالمجيد، قاهرة: مكتبة ابن تيميه.

عاصمی حنبلی، محمد بن عبد الرحمن (بی تا - الف)، آل رسول الله و أولیائوه، بی جا: بی نا.
عاصمی حنبلی، محمد بن عبد الرحمن (بی تا - ب)، أبو بکر الصدیق أفضل الصحابه، بی جا، بی نا.

عباد بدر، عبد المحسن بن حمد (۱۳۸۸ق)، عقیده أهل السنة و الأثر فی المهدی المنتظر، مدینه: الجامعة الإسلامية.

عصامی مکی، عبد الملك بن حسین (۱۴۱۹ق)، سمط النجوم، به كوشش عادل أحمد عبد الموجود، بیروت: دار الکتب العلمیة.

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۷ق)، كشف الحق و نهج الصداق، تعليق شیخ عین الله حسنی ارموی، قم: دار الهجره.

غیتابی عینی، بدر الدین (بی تا)، عمدة القاری، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

کشمیری هندی، محمد أنور (۱۴۲۵ق)، العرف الشدی، بیروت: دار التراث العربی.

نووی، أبوزکریا محیی الدین (۱۳۹۲ق)، المنهاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

هروی قاری، علی بن محمد (۱۴۲۲ق)، مرقاة المفاتیح، بیروت: دار الفكر.

Archive